

و بلاهائی که توسط رژیم آخوندی بر سر ارتش آمد موجب تجری صدام و حمله اش به ایران شد. که در واقع عامل آن خود شما بودید که بعد از حمله عراق به تعزیه پرداخته و طی اعلامیه ای آنرا محکوم کرده اید!

اما در مورد ارتشید شفقت:

در شماره ۱۳۷ روزگار نو تیرماه ۷۲ مطلبی در رد اظهارات تیمسار قره باغی، از ارتشید شفقت بطور خلاصه و کونا شده نوشته ایشان آمده که مربوط به وظایف وزارت جنگ است و سپس تکذیب نوشته های آقای قره باغی راجع به خودشان، که در این قسمت نوشته اند: "در غیاب تیمسار قره باغی مذاکراتی انجام نمی شد. سپهبد هوشنگ حاتم جانشین وی از فرصت استفاده کرده پیاخاست و برافروخته بطوریکه همه می شنیدند شروع کرد به شکوه و شکایت از روش کار رئیس خود و بی توجهی اش به امور ستاد..." و شاهد می آورند که: "ارتشید فردوست هم که در جلسه حضور داشتند. همین ماجرا را در جلد اول خاطرات خود بشرح زیر نوشته است... در این اثنا که قره باغی برای مکالمه با بختیار در سالن نبود، حاتم از فرصت استفاده کرد و گفت: ارتشید قره باغی مرا که جانشین او هستم یکماه است نپذیرفته ولی هر روز صبح تا غروب با ژنرال هایزر جلسه دارد..." تیمسار شفقت سپس به نقل از صفحه ۶۲۴ جلد اول خاطرات فردوست موضوع ملاقات بازرگان و سحابی با قره باغی را نقل می کند که در جای دیگر منعکس شده و از تکرار آن خودداری می کنم.

ارتشید شفقت سپس در مورد ادعای تیمسار قره باغی مبنی بر امضای طرح بی طرفی ارتش توضیح می دهد که تیمسار قره باغی در

صفحه ۳۷۱ کتاب خود نوشته است "شفقت پس از پایان جلسه بدفتر من آمد و من صورت جلسه را در اختیارش گذاشتم و امضای خود را خط زد" که این ادعا خلاف حقیقت و کذب محض است.

تیمسار شفقت اضافه می کند که ارتشبد فردوست که در آن جلسه حاضر و در کنار من نشسته و شاهد عینی بود در صفحه ۶۲۶ جلد اول خاطراتش نوشته است "اول صورت جلسه را پیش او (شفقت) گذاشته برای امضاء ولسی او از امضاء خودداری کرد که من وزیر جنگم..." تیمسار شفقت اضافه می کند که اگر زیر صورت جلسه، به اسامی و امضاها توجه دقیق شود تشخیص داده می شود که اسامی خوانا و با امضاهاى مربوطه است ولى نه اسم من دیده مى شود که خط خورده و نه امضائى که هرگز نقش نبسته است.

اما جوابی که تیمسار قره باغی به ارتشبد شفقت داده اند و در شماره های ۱۳۹ و ۱۴۰ روزگار نو در ۱۶ صفحه بچاپ رسید، آنهم بدون کم و کاست که گوئی آگهی تبلیغاتی است، دورسه مطلب می چرخد تکذیب و تحقیر و توهین به ارتشبد شفقت، تکذیب نوشته های فردوست و تعریف از خود طبق سیره ۱۲ سال، که باز پای مرده ها را بمیان کشیده اند که زبان ندارند و دلائلی که ارائه می دهند کماکان از کتاب آیه های آسمانی "حقایق در باره بحران ایران است" که گوئی وحی منزل است و تا اسم کتاب کذائی آمد دیگران باید مطلب را بدون چون و چرا بپذیرند، ادعای اینکه من هرگز در لویزان نبوده ام و با بازرگان دیدار نداشته ام با توجه به نوشته فردوست نمی تواند قابل قبول باشد، تنها مرجع برای تأیید یا تکذیب آن بازرگان و سحابی هستند که فعلا سکوت کرده اند. بعلاوه هم فردوست و هم دستگاه رژیم آخوندی از عنوان چنین مطلبی چه نفعی می توانستند داشته باشند که بخود زحمت طرح آن را بدهند. اینکه فردوست در خاطراتش بنویسد "ارتشبد شفقت گفت من وزیر جنگم و صورت جلسه را امضاء نکرد" چه امتیازی برای او می آورد و چه باری را

از دوشش برمی دارد یا چه نفعی برای رژیم دارد که از فردوست بخواهد این مطلب را در خاطراتش بیاورد.

در شماره ۱۴۱ روزگار نو آبان ۷۲ نیز مطالبی سردبیر محترم مجله در مورد آقای قره باغی نوشته اند که قابل بحث است، ایشان در مقدمه مرقوم فرموده اند: "کسی نیست که نداند که تنها سازمانی که در نظام گذشته تمام و کمال اسم و رسمش با هم تطبیق نشان می داد، ارتش شاهنشاهی بود که به افراد آن، از سرباز تا ارتشبد اینطور تلقین می کردند که این ارتش نه با ملت سروکار دارد و نه با دولت و فقط و فقط یک نفر را باید بشناسد و آن نیز شخص شخیص شاهنشاه است و مراسمی که هر سال برای روزهای تاریخی نظیر ۲۸ مرداد و ۲۱ آذر برپا می شد مؤید روش چشم و گوش به فرمانی بود که ارتش باید در برابر شاه داشته باشد، تا آنجا که حتی بخاطر او خانه دکتر مصدق را که نخست وزیر مورد اعتماد ملت بود با خاک یکسان کند و حتی یادش برود که مسئله آذربایجان را رئیس دولت وقت قوام السلطنه حل کرد و ارتش در آن نقش نمایشی داشت... نگارنده این قسمت از نوشته های ایشان را صد در صد قبول دارم، ولی حرفم این است که تیمسار رئیس ستاد مشترک چنین ارتشی بود که این وضع را قبول کرده و به قانون اساسی و حفظ و نگهداری آن سوگند خورده بود و به قول شما به شخص شخیص شاه تعلق داشت و رسیدن به این مقام را مرهون او، پس چرا میثاق خود را زیر پا نهاد، شرف سربازی حکم می کرد که به سوگند خود وفادار بماند و ارتش را در پیش پای خمینی قربانی نکند. آیا با توجه به جو آنروزها و اعلام خطرهای بختیار که عمق فاجعه را می دید و فریاد می زد و در مصاحبه ها هشدار می داد که دیکتاتوری مذهبی در پیش است برای درک فاجعه کافی نبود؟ آیا تیمسار قره باغی در رأس ارتش آنقدر از مرحله پرت بود که نمی دانست با اوضاع و احوالی که در مملکت جریان داشت و حوادثی که هر روز در سراسر مملکت رخ

می داد با اعلام بیطرفی چه بر سر مملکت و ارتش خواهد آمد؟؛ اما در مورد اصل پنجاهم قانون اساسی، اولاً مسئله فرماندهی کل قشون بری و بحری سمبولیک است و تیمسار ارتشبد جم نیز در خاطرات خود که در پیام امروز بچاپ رسیده (شماره ۶) آنرا بدرستی شکافته است. ولی مسئله این است که در آن وانفسای از دست رفتن مملکت نمی شد بخاطر آن اصل، دست روی دست گذاشت و ناظر بود، باید دستی مردانه برون می آمد و کاری می کرد، اول باید فکری برای نجات غریق می شد و بعد فکر اصلاح قانون، پرواضح بود که دکتر بختیار لائیک خیلی از اصول قانون اساسی را قبول نداشت، در مورد ارتش، بختیار به شرف سربازی و عرق وطن پرستی فرماندهان آن امیدوار بود و حساب میکرد که متأسفانه معلوم شد که در وجود رئیس ستاد حکم کیمیا را داشته است.

و اما اینکه مرقوم فرموده اند "یک چندی سراغ فردوست رفتند و حالا نوبت قره باغی است" متأسفانه در مورد قره باغی این خود تیمسار هستند که ول کن معامله نیستند و در هر فرصت بجای مرهم نهادن بر زخمی که خود بوجود آورده اند به نمک پاشی مشغولند، از کتاب کذائی بگیرد تا سایر نوشته ها. حاکی است که تنها بفکر مطرح کردن خود هستند و از بختیار گرفته تا حدود، ۲۵ نفر از هم قطاران شان و سپس هویزر و فردوست و شفقت و محمدرضا شاه مرحوم همه را دروغ پرداز و خلاف گو می دانند که اخیراً هم ارتشبد جم و سپهد رضوانی با مطالبی که در مردود بودن اعلام بیطرفی نوشته اند به جمع خطاکاران و کذابین در آمده اند و خدا می داند که چه بر سرشان خواهد آمد.

اما راجع به غارت اموال و رأی دادگاه،

متأسفانه در این مورد اقوال مختلف است. یکی از نزدیکان تیمسار که رفت و آمد خانوادگی هم با ایشان دارد در همین پاریس بمن گفت چند مرتبه در تهران به منزل تیمسار رفته و دیده است که مشغول جمع آوری و بسته بندی اثاث منزل بوده اند. وقتی رژیم همه دست اندر کاران و گردانندگان ارتش را در سراسر ایران اعدام میکند ولی تیمسار را از مقر ستاد توسط یزدی و سرهنگ توکلی نجات می دهد و به منزل راهنمایی می کند دلیلی ندارد که منزل ایشان را مورد حمله قرار دهند. یکی دیگر از افسران ستاد می گوید: تیمسار همیشه مورد مشاوره قرنی بودند و در مورد سرنوشت افراد نظامی اظهار نظر می کردند. بعضی ها از جمله هایزر پا را فراتر گذاشته و مدعی شده اند که در محاکمه هم قطاران خود در دادگاه حضور داشته است.

و اما محاکمه تیمسار توسط رژیم آنهم بعد از سه سال طبیعی بود که ایشان هم مثل هزاران هموطن دیگر گرفتار شود با این تفاوت که دیگران چوب بی طرفی کذائی اعلام شده توسط امرا و به کارگردانی تیمسار قره باغی را خوردند و ایشان چوب بی پرنسپیی و بی چشم و روئی آخوند را، پرواضح بود که رژیم بالاخره همان رفتاری را که با مقدم و فردوست کرد با تیمسار هم پیش می گرفت ولی اینطور نشد و محاکمه ایشان برای ردگم کردن ترتیب داده شد تا وانمود شود که رژیم با تیمسار نظر مساعد ندارد و سپس با برنامه ای از پیش تنظیم شده و فراهم نمودن امکانات راهی پاریسش کردند تا به دشمنان قسم خورده آخوندها بتازد و جبهه جدیدی برای تفرقه افکنی بگشاید تا نیروهای مخالف صرف درون ستیزی شود. کافی است به نوشته های تیمسار در تمام این سالها توجه نمائید، یک کلمه از آنچه بر مردم ایران می گذرد یا انتقاد از رژیم وجود ندارد و طبیعی است که کتاب ایشان در داخل

هم چاپ و در دسترس قرار می گیرد چون در جهت منافع رژیم و دشمن شادکن است و آب به آسیاب رژیم جمهوری اسلامی ریختن.

اما در مورد جعلی بودن سند دادستانی کل: نگارنده نیز آنرا قابل بررسی می داند ولی دلائلی که به نحوه تنظیم آن و مخصوصاً امضاء ارائه شده درست نیست، با کمی دقت به همان امضای درشت شده در روزگاران مشخص می شود که (الا) مربوط به الاحقر است که نزدیک (الحاج) قرار گرفته و (حقر) هم در بالا روی (س و م) اسلام قرار گرفته نقطه (ق) نیز بدنباله خط آخر امضا چسبیده است. این اشتباه را آقای هرمزان هم در مقاله ای که در نیمروز شماره ۲۴۴ در این رابطه نوشته، مرتکب شده است. و علاوه بر آن نوشته اند که علما زیر نامه ها و احکام از بکار بردن القاب و عناوین مانند آیت الله و حجت الاسلام خودداری می کنند. که باید عرض کنم اولاً برای این کار ضابطه ای در رژیم وجود ندارد و هرکس خسر خودش را می راند. ثانیاً این علما آن علمای که حکومت را غصبی می دانستند نیستند. ثالثاً در ادارات عناوین در زیر نامه ها بوسیله ماشین نویس منعکس می شود، و چون آیت الله و حجت الاسلام را در ردیف دکتر، مهندس، تصور می کنند، آخوندها هم آگاه یا ناخود آگاه امضای خود را زیر نام ها می گذارند فقط الاحقر را اضافه می کنند و اگر مکه هم رفته باشند بعضی ها الحاج را هم می آوردند. اما اینکه آقای هرمزان نوشته اند: "آنهائیکه سران ارتش را متهم می کنند باید پرسید اگر خودشان آنموقع جای قره باغی بودند چه می کردند" بایر عرض کنم اولاً هرکس را بهرکاری ساخته اند طبیعی است وظیفه نظامی حفظ و حراست از کشور و قانون اساسی است و برای این وظیفه از خزانه ملت بهره برده و سالها در ناز و نعمت با مقام و منزلت زندگی کرده اند که در روز خطر به وظیفه خود و به سوگندی که یاد کرده اند عمل کنند نه اینکه وقتی پای عمل به میان آمد سنگر را خالی نموده کشور را دودستی تحویل دشمنان ملت و مملکت بدهند. این

من و شما نبودیم که هر روز با صدای بلند فریاد می زدیم:
ایا شاه ایران تو دل شاد دار
همیشه دل از رنج آزاد دار
همه سر بسر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور بدشمن دهیم

من اگر جای تیمسار قره باغی بودم با خمینی نرد عشق نمی
باختم و سراغ بازرگان نمی رفتم، پنج ماه وقت ارتش را تلف نمی کردم
تا راه به بن بست بکشانم و بخواهش بازرگان و سحابی جلسه امرا را
تشکیل بدهم، مردانه می ایستادم به سوگندی که یاد کرده بودم عمل
می کردم و برای نجات کشور تلاش می نمودم و اگر موفق نمی شدم،
بیجای اینکه بی طرفی ارتش را در آن جو ترور و وحشت اعلام کنم،
رحیمی وار جلو تیر می ایستادم و فریاد شاه و پاینده ایران را چون او
سر میدادم و با این کار حتی خمینی را به تحسین و امیداشتم، که
خطاب به اطرافیانش گفت این را می گویند وفاداری و وفای بعهد و
پیمان.

برای اینکه ذهن آقای هرمزان بیشتر روشن شود نظر دو نفر از
امرای ارتش را که مورد احترام همگان هم هستند در اینجا می آورم تا
بدانند تیمسار قره باغی چه باید می کردند و چه را باید نمی کردند.

نظر تیمسار ارتشبدجهم:

"... ایشان (قره باغی) بنظرم اشتباهی کرده است و آن اشتباه این
است که پس از اینکه آن جلسه را تشکیل داد، اولاً آنچنان جلسه ای را
قاعدتاً باید با اطلاع دولت تشکیل میداد، ارتش که برای خودش نیست،
وجود ارتش در خدمت مملکت است و مسئول مملکت هم دولت قانونی
آن مملکت است. بنابراین ارتش هم باید با دولت کار کند. بویژه موقعی

که اعلیحضرت از ایران رفته بودند و به رئیس ستاد توصیه کرده بودند که شما با نخست وزیر همکاری کنید و فرمان به ارتش هم این بوده است که در غیاب اعلیحضرت، نخست وزیر و رئیس ستاد مشترکاً مسئولیت دارند، بنابراین بدون اطلاع دولت تشکیل جلسه بنظرم درست نیست ولی بفرض اگر برای باصطلاح برآورد وضعیت و امکانات نیروهای مسلح در قبال بحران می خواستند یک بررسی بکنند، این بررسی نتیجه اش فقط برای اطلاع دولت می توانست باشد. ولی رئیس ستاد شخصاً در مقامی نیست که بیاید اعلام بکند که ارتش بی طرف است و برود کنار. ارتش بی طرف است یعنی چه؟ یعنی ارتش طرف ملت نیست؟ طرف مملکت نیست؟ حافظ مملکت و میهن نیست؟ یعنی چه؟ مگر جنگ خارجی بوده؟ تازه آن جنگ خارجی هم که می شود، یک مملکت بیطرفی خودش را اعلام میکند نه ارتش!..."

و در مصاحبه با میدی که در شماره ۲۵۹ نیمروز منعکس شده است گفته اند: "در کجای دنیا دیده شده که ارتش ۴۰۰ - ۵۰۰ هزار نفری منظم و منسجم، در مقابل یک جمعیت نامربوط متلاشی شود." (نقل از شماره ۶ پیام امروز و ۲۵۹ نیمروز)*.

سپهبد سعید رضوانی در شماره ۴۹۲ کیهان لندن تحت عنوان "ارتشی مجهز و آماده، فرماندهی فاقد تصمیم و اراده" در باره اعلام بیطرفی ارتش نوشته اند:*

جالب ترین مطلب در "دوران سکوت"؟! نوشته ایست که در شماره ۱۴۴ روزگار نو بهمن ماه ۷۲ تحت عنوان "گوشه دیگری از تاریخ" از تیمسار قره باغی بچاپ رسیده است.

* رجوع شود به نوشته تیمسار رضوانی

در اینجا دیگر نه کسی از ایشان انتقاد کرده و نه مطلبی در روزنامه‌ها علیه ایشان درج شده است. بهانه دست بقلم بردن تیمسار مربوط به مصاحبه ایست در پنج سال پیش که با کیهان لندن داشته‌اند و مصاحبه‌گر از ایشان سؤال کرده‌اند که "تیمسار به نظر خودتان چرا شما آماج حملات و اتهامات شدید؟" قرار گرفته‌اید، تیمسار در جواب برای ثبت در تاریخ، سوابق خدمتی خود را شرح داده و دامنهٔ صحبت را به شخصی بنام معین زاده می‌کشاند و مقداری از خلافاکاریهای او را بر می‌شمارد و تمام این بگو مگوهای شخصی را برای ثبت در تاریخ لازم می‌داند که مبدا نسل جوان در آینده از اختلاف ایشان و آقای معین زاده بی‌خبر بماند و این دوره از تاریخ مخدوش گردد، تیمسار توجه ندارند که تاریخ را نمی‌شود با نوشتن دو جلد کتاب و چند مقاله و تعریف از خود و تکذیب از دیگران به بیراهه کشاند. نقش شما آنچنان که بوده در آینده تاریخ منعکس شده است زیرا تاریخ واقعیت‌ها را آنچنانکه بوقوع پیوسته‌اند ضبط می‌کند نه بدلتخواه‌ها. خیلی‌ها تلاش کردند حوادث را آنچنان که دلشان می‌خواهد بتاریخ تحمیل کنند اما نشد و شدنی هم نیست. آنچه مسلم است در شرح حوادث فاجعه ۲۲ بهمن، خیلی ساده در تاریخ خواهد آمد: "امیری که از دوران تحصیل با شاه مربوط بود و در نتیجه عنایت و حمایت او به بزرگترین مقام ارتشی رسید در لحظه‌های حساس برخلاف سوگندی که خورده بود به ولینعت خود پشت کرد و با اعلام بی‌طرفی ارتش نه تنها کشور را دو دستی تحویل آخوند داد و تمام تلاش‌ها و خون‌هائی که پدران ما برای بدست آوردن حکومت مردم‌ایثار کرده بودند به باد داد بلکه عده‌ای از بهترین کادر ارتش و هم قطاران خود را نیز به کشتن داد."

نگارنده در پایان مقاله‌ای که در فوریه ۱۹۹۱ در نیمروز بچاپ رسید پیشنهادی کرده بودم که متأسفانه ایشان شهادت انجام آن را نداشتند. ناچار پیشنهاد دیگری را مطرح می‌کنم:

سالها پیش شادروان علی شفیعی در پاسخ به دفاع مرحوم تیمسار

کی از تیمسار قره باغی مقاله ای نوشت که در نشریه "ایران و جهان" چاپ شد. نویسنده پیشنهاد کرده بود: "حال که تیمسار ول کن معامله نیستند برای اینکه قال قضیه کنده شود و حس جاه طلبی تیمسار هم ارضاء گردد، حسابی بنام حساب ۱۰۰ برای ساختن تندیس قهرمانان تسلیم ارتش در یکی از بانکهای پاریس باز شود تا هموطنان برای تأمین هزینه آن وجوهی را به آن حساب واریز نمایند تا صرف ساختن مجسمه ایشان گردد و با موافقت شهرداری در میدان تروکادرو پاریس نصب شود. طرح مجسمه هم ترکیبی از حضور تیمسار قره باغی و خمینی و تیمسار کی باشد، که بنظر نگارنده پیشنهاد جالبی است و بهمین جهت دوباره آنرا مطرح می کنم منتهی با اجازه پیشنهاد دهند اولی جای تیمسار کی را با بازرگان عوض می کنم که در این کار تلاش و کوشش بسیار کرده و زحمت راضی کردن تیمسار با او بوده است. این کار چند حسن دارد:

اول اینکه وسیله می شود که ایشان دوباره مطرح شوند و مرتب در نشریات و رسانه ها حضور فعال داشته باشند.
دوم اینکه، حس جاه طلبی تیمسار ممکن است با این مطرح بودن تا اندازه ای ارضا شود.

سوم اینکه برای جراید هم مطلب کافی برای پر کردن نشریه فراهم خواهد شد.

اضافه کنم که نحوه قرار گرفتن هریک از این سه نفر در ساختار مجسمه ممکن است به مسابقه گذاشته شود و بهترین طرح به اجراء آید.

تیرماه، ۱۳۷۳، ژوئیه ۱۹۹۵

اظهارات ضد و نقیض آقای قره باغی

راستی نبود بجز افسانه و غیر از دروغ
آنچه ای تاریخ وجدان کش حکایت می کنی
بی جهت بر خادم مغلوب گوئی ناسزا
بی سبب از خائن غالب حمایت می کنی
پیش چشم مردمان چون شب بود رویت سیاه
زانکه درهر روز، ای جانی جنایت می کنی

برخلاف اظهارات قره باغی، در مورد روابط سرتیپ معین زاده و شادروانان، سهبند بدره ای و رحیمی، در همکاری نزدیک و صمیمانه و وطن پرستانه ایشان هیچ شک و شبهه ای نبوده و علت اظهارات آقای قره باغی فقط بنا به کینه و حسادت دیرینه وی از شادروان ارتشبد اویسی می باشد.

زمانی که خون سربازان وطن از ناودانهای مقر انقلابیون به جویهای شهر سرازیر می شد و سرتیپ معین زاده ها و شادروان اویسی ها میثاق انتقام میبستند، آقای قره باغی و فردوست کجا بودند؟

آقا تلفن تهدید آمیز ۲۱ بهمن سرتیپ معین زاده به آخوند سجادنژاد را نافرمانی قلمداد کرده در حالیکه وی همانطور که قبلاً اشاره شد، بنا به اظهارات آقایان: بازرگان، یزدی، فردوست و چند صاحب نظر دیگر، به

اتفاق فردوست، بازرگان، سحابی و به احتمال زیاد حاتم (جانشین یا معاون رئیس ستاد) و مقدم (مشاور سیاسی رئیس ستاد) در همان روز (۲۱ بهمن) پس از لاسهای مکرر با انقلابیون، می دانستند که جلسه ۲۲ بهمن به منظور اعلام عدم پشتیبانی از دولت تشکیل خواهد شد. حالا با طرح این که چه کسی و به چه نحوی این پیشنهاد کذائی را در جلسه مطرح کرده بود و چگونه امرای عالیرتبه همگی با رعایت سلسله مراتب در ارتش و علم به اینکه رئیس ستاد مجهز به فرمان توشیحی تأکید حفظ انضباط در نیروهای مسلح می باشد، به پیروی از آقایان ارتشبدان (فردوست: چشم و گوش اعلیحضرت، قره باغی: رئیس ستاد نیروهای مسلح ارتش شاهنشاهی و حضور ارتشبد شفقت: وزیر جنگ دولت قانونی) امضاء داده بودند، نباید از خودش رفع مسئولیت بکند و گنااهش را بگردن زیر دستان و رفندگان و مردگان بگذارد.

در جواب این سؤال که آیا از تصمیم آنروز پشیمان است یا نه؟ در کمال لجبازی با ارتشبد جم، و جسارتی که شایسته بود در آن روزهای کذائی بهمن ۵۷ از خود نشان می داد - که نداد - ادعا می کند که هم خوشوقت است و هم افتخار میکند! و در چند سطر، سه بار عذر بدتر از گناه ارائه می دهد که اعلیحضرت فقید به وی اختیار داده بودند که در صورت بروز اتفاقات پیش بینی نشده بر خلاف قانون اساسی، «هرکاری با فرماندهان» صلاح دانست بکند. به آن معنی که آقای قره باغی بنابه سوگند نظامی، و طبق موازین و آئین نامه های نظامی موظف بود «هرکاری» در جهت حفظ و اجرای قانون اساسی - به اتفاق فرماندهان - صلاح دانست، انجام دهد - گوئی برداشت وی از دستور اعلیحضرت این بود که اگر کسی برخلاف قانون اساسی رفتار کرد آقای قره باغی طی قرارهای شبانه در لویزان به دکتر و مهندس قول تسلیم ارتش و تبعیت از دولت موقت را بدهد و با همکاری انقلابیون هر بلائی که دلش خواست بر سر فرماندهان و ارتش بیاورد؟

با تکرار اینکه آقای بختیار به خروج اعلیحضرت از ایران مباحثات می کرده و قصد اعلام جمهوری داشته، یا اویسی و شریف امامی چنین و چنان کردند، آقای قره باغی نمی تواند از زیر بار سنگین مسئولیت آنچه که وی به روز ارتش آورده شانه خالی کند و گناهان قصور در خدمت را بگردن رفتگان بیندازد.

او ودوستانش می گویند که اقراریر و اعترافات فردوست از روی غرض و برای جلب نظر انقلابیون بوده تا بلکه برایش تخفیف بیشتر قائل شوند. ولی من مطلبی را که فردوست به نقل از آقای ثابتی در رابطه با پیشنهاد اعلام جمهوری توسط آقایان بختیار و قره باغی گفته بود یازده سال پیش از یکی از همکاران بسیار نزدیک آقای ثابتی شنیده بودم که خوشبختانه آنان هر دو در قید حیات هستند و امیدوارم که به یاری ایشان و ما آمده و مسئله تبانی کردن «فرد دوم مملکت» را با آقای بختیار جهت جمهوری اعلام کردن مملکت روشن کنند.

مسئولیت عدم اقدام قاطع توسط لشگرهای رضائیه و کردستان را بگردن فرمانده لشگرها و فرمانده نیروی زمینی گذاشته و اظهارات فرمانده لشگر کردستان را مبنی بر اینکه واحدهایشان آمادگی عملیات را داشتند رد می کند. در صورتیکه سرهنگ مشعلی در مورد ۱۷ بهمن و وقایع بعد از آن در پادگان رضائیه که فرمانده لشکرش سرلشگر هومان بوده چنین می گوید.

روز ۱۷ بهمن سپهد بدره ای جهت بازدید و ایراد سخنرانی برای افراد لشگر به رضائیه رفته بود. پس از مراسم سان و رژه طی سخنرانی برای افراد، درجه داران و افسران لشگر، دستور می دهد که در صورت ازدحام خرابکاران و تجاوز به اماکن دولتی و ایجاد رعب و وحشت در شهر، لشگر رضائیه (به فرماندهی سرلشگر هومان) در چهار چوب قوانین حکومت نظامی، موظف به دستگیری خرابکاران و برقراری نظم و امنیت رضائیه می باشد.

بعد از اینکه سپهبد بدره ای پادگان لشکر رضائیه را به قصد بازدید از لشکر کردستان ترک می کند سرلشکر هومان، فرمانده لشکر، در یک سخنرانی به افرادش می گوید: لشکر رضائیه در غیاب اعلیحضرت از رئیس دستور می گیرد، نه از فرمانده نیرو و نتیجتاً در روز آخر، انقلابیون به اماکن دولتی و نظامی حمله می کنند و سرلشکر هومان با سرپیچی از دستورات فرمانده نیرو، به افرادش دستور عدم مقاومت می دهد.

امیدوارم که سرکار سرهنگ مشعلی، خودشان بنویسند که سرلشکر هومان چگونه مانع خروج اربابها و افراد از پادگان می شود و چرا سرهنگ مشعلی هدف گلوله های انقلابیون قرار می گیرد.

سؤال من از آقای قره باغی این است که چرا سپهبد بدره ای پس از ابراز نگرانی از وضعیت نیروی زمینی و امضای اعلامیه بیطرفی ارتش، بلافاصله (بعد از امضاء) به فرمانده لشکر قزوین و چند واحد دیگر دستور حرکت به تهران را داده بودند؟ چرا تیمسار ربیعی را که بقول خودش در ۱۹ بهمن توسط حاج آقا عسکری با انقلابیون بیعت کرده بود، تهدید می کردند؟ و چرا بقول فردوست، قره نی از اقدامات سپهبد بدره ای و گارد شاهنشاهی ابراز نگرانی می کرد؟ آیا عملیات صاعقه و تندرو نجات نیززائیده خیال تیمساران غرض ورز بود؟

اعلیحضرت فقید، ژنرال هایزر، ویلیام سولیوان، گری سیگ، جان استمپل، امیر طاهری، فردوست، بازرگان، ابراهیم یزدی، نجاتی، بختیار، اویسی، محمد هیکل، دریفوس، ارتشبد جم، معین زاده، و دهها تن از افسران ارتش شاهنشاهی و دیگر صاحب نظران... هم و همگی نسبت به آقای قره باغی حسادت می کنند!

با در نظر گرفتن اینکه منزل سازمانی خالی از سکنه و عاری از اموال شخصی آقای قره باغی مورد تجاوز قرار گرفته شده بود، تعجب در این است که در مدتی کمتر از یک ماه بعد از ۲۲ بهمن ۵۷، صدها تن پاسبان، سرباز، درجه دار، افسر جزء، افسر ارشد، امیر و وزیر و وکیل و

نخست وزیر بجرم همکاری و خدمت به رژیم پهلوی، تحت عناوین مفسد فی الارض و محارب با خدا، مصادره و محاکمه و ترور و اعدام می شوند در صورتیکه آقا چند سال بعد - آنهم پس از خروج از ایران - فقط مشمول مصادره اموال می شود!

امیدوارم که برای خوانندگان محترم و آقای قره باغی این سوء تفاهم نشود که خدای نکرده نگارنده از زنده بودن وی بیزارم بلکه خدا را هم شکر می کنم که آقا باقی است و درگیر با ما! امیدوارم که بجای همه شهدای وطن همینطور باقی بماند و بجای هر گلوله که به سوی آن جان باختگان شلیک شد، سالی به عمرش اضافه گردد.

نیمروز، شماره ۲۷۹، ۴ شهریور ۱۳۷۳

● ۱۹۹۵

www.iran-archive.com

ایرج بدیعی

تیمسار حاتم پیشنهاد بی طرفی ارتش را نداد

مطالبی در روزنامه کیهان شماره ۵۸۵ تاریخ ۵ شنبه ۱۶ آذر سال جاری زیر عنوان «موضوع یک کتاب تازه در مورد بحران ۵۷ گفته های ارتشبد قره باغی» درج گردیده که در آن آقای قره باغی فرموده اند تیمسار حاتم پیشنهاد بی طرفی ارتش را در آن جلسه پیشنهاد کردند که مذاکره و تصویب شد.

اینک چون تیمسار هوشنگ حاتم، به عکس کسانی که از اعدام های دسته جمعی و پی در پی به اصطلاح انقلاب ۵۷ جان سالم به در برده و صحیح و سالم در غرب هستند به دست ملایان تیرباران شده و به قتل رسیده است لازم دیدم در رابطه با این فرمایش آقای قره باغی جهت روشن شدن خوانندگان روزنامه کیهان لندن مطالبی را که در این مورد از زبان شادروان تیمسار هوشنگ حاتم پس از اعلام بی طرفی ارتش شنیده ام بازگو کنم.

تیمسار هوشنگ حاتم در آن زمان جانشین رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران بود و یکی از افسران شریف و پاک و بسیار تحصیل کرده ارتش ایران بود. ما روابط خانوادگی و علاوه بر آن دوستی زیادی با ایشان داشتیم بطوری که اکثر اوقات فراغت چه در منزل ما و چه در منزل سازمانی ایشان یکدیگر را ملاقات می کردیم و طبیعی است در آن ایام اکثر مذاکرات ما در مورد اوضاع جاری مملکت بود ولی اینک به خاطر کوتاه شدن مطلب فقط به ذکر موضوع بی طرفی ارتش می پردازم و از بقیه قضایا صرفنظر می کنم. تیمسار حاتم پس از اعلام بی طرفی

ارتش طبیعی است که به منزل سازمانی مراجعت نکردند و در محل امن دیگری منزل کردند که اینجانب و یکی دونفر دیگر از نزدیکان به آن محل رفت و آمد داشتیم و در یکی از این ملاقات ها در مورد بی طرفی ارتش گفتگو شد که ایشان گفتند جلسه یی بود با حضور فرماندهان نیروهای ارتش که در آن در مورد وظیفه ای که ارتش باید داشته باشد بحث و مذاکره می شد و تنها صحبتی که تقریباً همه با آن مخالف بودند بی طرفی ارتش بود که جلسه را متشنج کرده بود و افسران با آن موافقت نداشتند در این موقع تیمسار فردوست با مدادی که در دست داشت چند ضربه پی در پی روی میز کنفرانس زد و همه را به سکوت دعوت کرد بعد گفت بی طرفی ارتش دستور اعلیحضرت است و چون همه افسران می دانستند که تیمسار فردوست دائماً با اعلیحضرت در تماس هستند حرف ایشان را باور کردند و صورتجلسه را امضا کردند فقط تیمسار بدره ای جلسه را ترک کرد و به دفتر کار خود در ستاد بزرگ رفت که در آنجا در همان دقائق اول به قتل رسید.

بنابراین باید قبول کرد که پیشنهاد بی طرفی ارتش و عواقب مصیبت بار آن بوسیله فردوست و با اطلاع و موافقت تیمسار قره باغی طرح ریزی و اجرا شده است.

کیهان ۲۴ اسفند ۱۳۷۴

● ۱۹۹۶

مصاحبه علیرضا میدی با سپهبدصانعی

قره باغی نخواستہ واقعیات وابنویسد آنچه گفته حقیقت ندارد

... تیمسار ریاست ستاد بزرگ ارتشتاران از روز تشریف فرمایی
اعلیحضرت به خارج در واقع فرمانده کل قوای ایران بودند.
فرمانده نیروهای مسلح، حالا ایشان همه جا این و آن را مسئول
میشمارند و برای خودشان کمترین مسئولیتی قائل نیستند بله، ایشان در
تمام مصاحبه هایی که کردند و کتابهایی که نوشتند هیچگونه مسئولیتی
برای خود قائل نیستند.

میدی:

تیمسار تا آنجا که من از صحبت های شما دریافت میکنم این است
که تقریباً تمام سرنوشت ارتش در اختیار یک نفر قرار گرفته بود و آن
یک نفر بود که سرزنزنگاه تصمیم گرفت ارتش را کت بسته تسلیم
انقلابیون بکند و کرد.

ارتشبد صانعی: این کار را اگر می کرد بازهم خوب بود، ارتش را
داغون کرد!! اگر ارتش کت بسته باقی نمی ماند ممکن بود وضع
دیگری پیش میآمد...

همیشه گفتند در ارتش ما فرماندهان نیرو مستقل بودند و مستقیماً
پیش اعلیحضرت شریفاب میشدند. خوب بسیار خوب ولی اعلیحضرت
تشریف بردند و خوب غیر شما هم و بالاتر از شما هم که کسی در
ارتش وجود ندارد. پس شما خودتان جانشین اعلیحضرت هستید. پس

مسئولیت با شماست!

خوب دستور قاطع بدهید. گزارش بگیرید. آنجایی که سستی مبینید جلوگیری بکنید. افراد را تعویض بکنید. نیرومندی ارتش را نگهداری کنید، برای حفظ تمامیت ارتش تلاش بکنید.

آنجا که همافران در پادگان اصفهان در پادگان عباس آباد میریزند توی خیابانها قاطی میشوند. زمان غیرعادی اعلام بکنید. زمان جنگ اعلام بکنید. همافری که رفته آنجا بگیرید بگذارید جلوی مسلسل. نه اینکه بفرستید در یک جا چند روز بازداشت کنید بعد توی تهران راه بیفتند جلوی دادگستری بعنوان فامیل های اینهاو بعد شما آنها را مرخص بکنید! آخر شما چکاره بودید!؟

هیچی ایشان بنشینند و...

مییدی:

- خوب تیمسار صانعی پس چرا بیانیه ای را که ایشان گذاشتند

جلوی شما، وعده ای آن را امضاء کردید؟

سپهد صانعی:

کاش نمی کردیم.

مییدی:

سؤال تاریخی همین است که چرا امضاء کردید؟

- این بیانیه چه تأثیری داشت آقای مییدی؟

- سقوط مملکت را تسریع کرد.

- چه چیزی را تسریع کرد؟

مییدی - دوباره تکرار میکند سقوط مملکت را تسریع کرد.

ارتشبد صانعی میگوید:

- سقوط مملکت با تشریف بردن اعلیحضرت همایونی بنظر من

تمام شد. خوب ایشان که تشریف بردند یا اگر به میل خودشان بوده، یا به

ایشان تحمیل کردند، یا بجهت بیماری که داشتند، هر چه بوده باید آنهایی

که وارد بودند باید بررسی کنند. ولی تشریف بردن ایشان نبایستی بگذارند، نه با خشونت، نه اینکه جلویشان را بگیرند، ولی به هر طریقی که شده نگذارند. همان آقایان ملیون که بلند شدند رفتند در پاریس دست بوسی کردند، همانها چرا نرفتند جلوی اعلیحضرت دستبوسی بکنند. اعلیحضرت که هر چه در گذشته بود، خشونت بود، استبداد بود، هر چه که بود، این آخر که از ناچاری، اصلاً به التماس افتاده بود، آن سیهبد ناصر مقدم که رابط بود بیست و چهار ساعت پیش آقای دکتر شایگان برو، پیش آقای مهندس بازرگان برو، دنبال همشان فرستادند که بیائید همه چیز در اختیاران هست. همه شان پاشدند رفتند و آن یکی هم به جای اینکه بیاید خدمت اعلیحضرت پا شد رفت پاریس!!

میبدی:

خیلی از نظامی ها معتقد هستند که اگر آن بیانیه امضاء نشده بود (منظور میبدی بیانیه تسلیم شدن ارتش است) ارتش هسته های مقاومت بطور زیرزمینی و چه علنی تشکیل میداد و مقاومت می کرد.

ارتشبد صانعی:

- نظامی ها الان معتقدند؟

- نه آن موقع، بسیاری که به هر حال قدرتی نداشتند در اداره ارتش و این بیانیه آنها را غافلگیر کرد.

میبدی میگوید:

تیمسار تا آنجا که من از صحبت های شما دریافت می کنم اینست که تقریباً تمام سرنوشت ارتش در اختیار یک نفر قرار گرفته بود و آن یک نفر بود که سربرنگاه تصمیم گرفت ارتش را کت بسته تسلیم انقلابیون بکند و کرد.

ارتشبد صانعی:

این کار را اگر میکرد باز هم خوب بود. ارتش را داغون کرد!! اگر ارتش کت بسته باقی نمی ماند ممکن بود وضع دیگری پیش می آمد.

- پس بنا براین شما همه اتهامات را متوجه شخص قره باغی می
دانید؟

- من دارم توضیح میدهم. من دادستان نیستم. من آنچه را که دیده
ام میگویم.

تیمسار صانعی در مورد امضاء بیانیه تسلیم ارتش می گوید:
... آن روز تلفن کردند گفتند بیائید اینجا. من گوشی را گرفتم. حالا
دلم میخواد معنای این جملات برای همه معلوم شود. یکی از کتابهایشان
جلوی من است و می بینم در کتابشان (منظور کتابهای تیمسار قره باغی
است) یکی از جملات مرا طوری دیگری تعبیر کرده اند و آن را یکی از
دلایلی عنوان کرده اند که آن بیانیه صادر شده است!
ایشان (تیمسار فرمانده نیرو) وقتی صحبت هایشان را کردند من
گفتم:

گوشی را بدهید که من خدمتشان صحبت کنم. صبح بخیر گفتم.
ایشان اوقاتشان تلخ بود. فرمودند با عصبانیت:
چه صبحی؟! چه خیری؟! بگو ببینم چه میخواهی بگویی؟!
مییدی:

با همین لحن؟! یعنی امرای ارتش در آن زمان این طور باهم
صحبت میکردند؟!
سپهد صانعی:

- خوب بالاخره یک مقدار باهم نزدیک بودیم. در همه مراحل
تعارف و تکلفات نبود. گفتم تیمسار آنچه را که من از دیروز در ستاد
نیروی زمینی دیدم، به آقای نخست وزیر بفرمائید که روی این ها حساب
نمی شود کرد.

ایشان در نوشته های خودشان همه جا صحبت روی این کرده اند
که من گفته ام دیگر هیچ کاری نمیشود کرد!
منظور من این بود که خوب شما ببینید جاهای دیگر چه داریم،

بررسی بکنید، و ببینید که چه کار دیگری میشود کرد.

میبی:

- در اطاق امضاء بیانیه تسلیم ارتش چند نفر بودید؟

- از ستاد بزرگ به فرمانده نیرو تلفن شد که باتفاق معاونین خود به ستاد بزرگ بیایید. رفتیم به ستاد بزرگ.

فرمانده نیرو رفتند به دفتر رئیس ستاد بزرگ. بعد ما فهمیدیم که وزیر جنگ و رئیس ساواک و آقای حسین فردوست، یعنی بزرگ‌گنرها توی اطاق ایشان جمع شده بودند. بقیه ماها رفتیم توی اطاق کنفرانس و دیدیم که تمام رؤسای ادارات ستاد بزرگ هم آمده اند آنجا و جانشین رئیس ستاد بزرگ هم که تیمسار سپهد حاتم بودند در جمع ما بودند. بعد از مدتی رئیس ستاد بزرگ، وزیر جنگ و رئیس ساواک و آقای فردوست آمدند و نشستند.

بعد رئیس ستاد بزرگ صحبت کردند و اولین صحبتشان این بود که رو کردند به فرمانده نیروی زمینی و گفتند شما وضعیت را برای همه توضیح بدهید ایشان بلند شدند و گفتند با نهایت تأسف باید بگویم که نیروی زمینی شاهنشاهی بکلی شکست خورده است.

من که رده پائین تر نشسته بودم و در ردیف پشت بودم، بلند شدم باز دوباره آنجا به هیجان آمدم و فریاد کشیدم، من افسر نیروی زمینی هستم، نیروی زمینی شاهنشاهی شکست نخورده.

میخواستم بگویم که این گارد شاهنشاهی است که شکست خورده و حالا اگر دو واحد هم از نیروی زمینی آمده زیر دست آنها، این همه نیروی زمینی نیست. من این را گفتم، داد و فریاد از آن بالا که خوب پس صبح پشت تلفن چه گفتی؟!

پشت تلفن نگفتم که نیروی زمینی شکست خورده است...

این حرف تمام شد، اصلاً نگذاشت من حرف بزنم!!

حالت ها این بود که یک بزرگتر که چیزی می گوید، کوچکتر

دهانش را باید ببندد و بنشیند!

- در داخل آن اتاق که این بحث ها در می گرفت، چند نفر بودید؟
- حدود ۲۵ تا ۲۷ نفر بودیم. در همانجا بود که تیمسار ریاست ستاد بزرگ رو کردند به تیمسار سپهد حاتم که جانشین ایشان بودند و تیمسار حاتم بلند شدند و این طور گفتند:

بہتر است ما از درگیری بیهوده با مردم خودداری بکنیم. و درگیری بیهوده با مردم ادامه نداشته باشد. بیشتر از این آبروی ارتش را پیش مردم نبریم. واحدهای نظامی را از توی دست و پای مردم جمع و جور بکنیم و آنها را در پادگانها حفظ بکنیم و تجدید سازمان بکنیم. و بعد اشاره کردند که واحدهایی هم که در قزوین داریم بیاوریم در تهران، چون تهران پایتخت است و سرنوشت ساز است.

و بعد نتیجه گرفتند که بیائیم یک اعلامیه بدهیم و اعلام بی طرفی بکنیم. یعنی ارتش را از جدالی که بین دو جناح وجود دارد کنار بکشیم. امروز با این وضعیتی که داریم هر دو نفر این آقایان آیت الله خمینی و آقای دکتر بختیار هر دو قصد اعلام جمهوری دارند. آقای خمینی در سنی هستند که احتمالاً در آتیه نزدیکی از دنیا خواهند رفت. پس بہتر است ما ارتش را جمع کنیم خونریزی ادامه نداشته باشد. ما هرکاری الان بخواهیم بکنیم بی نتیجه است ایشان پیشنهاد اعلامیه را دادند و رئیس ستاد بزرگ هم با پیشنهاد ایشان موافقت کردند. بعد اعلام کردند که آقایانی که اینجا هستند موافقت خودشان را اعلام کنند.

البته میشود گفت که ما مثل یک مجلس شورای ملی دورهم نشسته ایم و همه چیز درست است و اوضاع مملکت درست است و میشد سرفرصت بحث کرد و اگر تمام نشد فردا ادامه داد!!

نه چنین چیزی نبود. فرمانده نیروی دریایی ضمن این صحبت ها یک مرتبه اعلام کرد، الان دور ستاد نیروی دریایی را گرفته اند، ستاد نیروی دریایی زیر دست ستاد بزرگ ارتشتاران روی یک بلندی بود.

گفت بینید الان دور نیروی دریایی را گرفته اند. و در یک چنین وضعیتی مجالسی برای تصمیم گرفتن نبود.

ولی رئیس ستاد بزرگ که فرمانده کل قواست و بالا نشسته، باز هم بالاخره خودش باید یک چیزی بگوید!! فرمانده یک چیزهایی میداند که افراد زیر دستش نمی دانند!! فرمانده یک مسئولیتی احساس می کند که این مسئولیت قابل تقسیم نیست و بقیه کمک فرمانده هستند.

فرمانده میتواند بگوید نخیر من نظرم اینست، تصمیم من این است و باید کار دیگری کرد. خوب نه ایشان چیزی نگفتند و دیگران هم قبول کردند در چنین حالتی بود که (شما مرتباً در مورد آقای فردوست می پرسید) آقای فردوست که با لباس سیویل آن بالا نشسته بودند، جثه ایشان هم میدانید که کوچک بود، ولی مغزشان خوب بزرگ بود، شروع به صحبت کردند، صحبت هایشان معلوم نبود که چه می گویند و چه می خواهند بگویند و صحبت هایشان مورد اعتراض همه قرار گرفت. من من میکرد، صدایش هم پائین بود، من یک کلمه از حرفهایش را نفهمیدم.

مییدی: چه کسی فردوست را دعوت کرده بود؟

تیمسار صناعی: لابد رئیس ستاد بزرگ دعوت کرده بود.

شاید خواسته است همه را بیاورد توی کار، شاید توی اطاقشان همه

مطالب را تمام کرده اند بعد آورده اند توی اطاق کوچک ترها...

مییدی:

- فردوست چه سمتی در ارتش داشت؟

- در ارتش نبود. شما وقتی رادیو تلویزیون بودید مگر فردوست را

نمی شناختید. فردوست همه چیز مملکت دستش بود.

- نه کار رسمی را میگویم، نه از نظر تشریفاتی. رسماً پستی در

ارتش داشت؟

تیمسار صناعی می گوید:

- در دفتر مخصوص یک دفتر ویژه اطلاعاتی تشکیل دادند و عده

ای از افسرانی را که ایشان می شناختند انتخاب می کردند و میآوردند در همان دفتر ویژه اطلاعات و به اینها آموزشهای لازم داده میشد و اینها را به تمام نقاط مهم اطلاعاتی، امنیتی و نظامی میفرستادند.

- تیمسار صانعی وقتی شما آمدید ایشان آمده بود یا بعد از شما

آمدند؟

- همانطور که قبلاً گفتم اینها قبلاً آمده بودند در اطاق رئیس ستاد

بزرگ.

- آقای فردوست خودشان صحبت را آغاز کردند یا تیمسار قره

باغی از ایشان خواستند که نظرشان را بدهند.

- نه. ایشان مثل اینکه خودشان صحبت کردند. به هر صورت

صحبت کرد و چیز خاصی نگفت.

- فقط گفتم که دیگر کار از کار گذشته است.

- ببینید آقای میبیدی من با فکر ناقصم اینطور بنظرم میرسد که آقای

فردوست برنامه ریزی هایش را قبلاً کرده بود، افرادی را که میخواست

جاهایی لازم بوده گمارده بود، همه کارهایش را کرده بود و آنجایی که

دیگر باید این میوه چیده شود، آمده آنجا نشسته که ببیند کار به کجا

میرسد!

آن شب قرار شد این بیانیه نوشته شود و همه امضاء کنند. ضمناً

تیمسار حاتم ضمن صحبت هایشان یک چیزی هم اضافه کردند و گفتند

دولت آقای بختیار در این مدتی که برگزیده شده است هنوز جا نیفتاده و

میشود گفت مردم به ایشان اعتمادی نکرده اند و کسی در مملکت همراه

ایشان نیست ولی به عکس از آن طرف همه به آن طرف رو آورده اند،

پس بهتر است ما در این مناقشه خودمان را کنار بکشیم و بیخودی ارتش

را درگیر نکنیم. میبیدی میپرسد: در طول این مدت با خود نخست وزیر

تماس نگرفتید؟

تیمسار صانعی: ما که نمیایستی با نخست وزیر تماس بگیریم!

آنجا به این صورت عمل نمیشد. اگر لازم میشد یا خودشان میرفتند در دفتر خودشان تلفن میکردند یا تلفن میآوردند برایشان میدادند و می گفتند که منتظر شما هستید و میرفتند تلفن میکردند. من بیاد دارم که ایشان هم یکی دوبار رفتند و صحبت کردند.

میبودی: خود قره باغی؟

- بله. رفتند صحبت کردند ولی نمیدانم موضوع چه بود.

میبودی:

- کسی بود که بایستد و مخالفت کند و بچنگد و بگوید نه شما

همه اشتباه می کنید.

- عرض کردم که وقتی که تیمسار برده ای گفتند نیروی زمینی

شکست خورده من بلند شدم بدون اجازه از ته سالن گفتم نیروی زمینی

شکست نخورده. همه واحدها در پادگانهای خودشان در خارج از تهران

دست نخورده هستند. من گفتم من کارشناس نیروی زمینی هستم. من از

همه ارشدتر هستم. نگوئید نیروی زمینی شکست خورده... خوب در مورد

این صحبتی که من کردم کسی اعتنایی نکرد مثل همیشه و خیلی با

شتاب زدگی...

نیمروز، شماره ۵۲۴ بهمن ۱۳۷۷

● ۱۹۹۷

کاش ارتشبد قره باغی بجای امیر بودن وکیل میشد!

انتشار کتاب تازه ارتشبد عباس قره باغی تحت عنوان، "گفت و گوهای ارتشبد قره باغی" یکبار دیگر بحث هائی را در مورد او بر سرزمانها انداخته است. امیری که مسأله ای بنام "بی طرفی" ارتش ایران در بحرانی ترین و سرنوشت سازترین روزهای مملکت ما در سال ۱۳۵۷ با نام او گره خورده است. این کتاب که بصورت بسیار پاکیزه ای از سوی انتشارات زمانه در سن خوزه، انتشار یافته، باوجود مطالب تکراری آن و تکرار مطالب تکراری، اما باز خواندنی است و بحث انگیز و در عین حال نشانه پشت کار ارتشبدی که ایکاش بجای انتخاب پیشه نظامیگری، حرفه وکالت را پیش می گرفت که قطعاً در آن حرفه نتیجه کارش درخشانتر از کارنامه ای بود که در کار نظامیگری از خود بر جای گذاشته است، زیرا او در طول هفده سال گذشته تلاش داشته است، تا ثابت کند مرغ یک پا دارد. در این نوشته ها مروری داریم بر این کتاب:

ارتباط بیطرفی با تقسیم غنائم

ارتشبد قره باغی برای رد نوشته ارتشبد شفقت و ارتشبد فردوست که نوشته اند قره باغی در بعد از ظهر روز ۲۱ بهمن از خانه ای در لویزان با "فردوست تلفنی تماس گرفته و گفته است که دو شخصیت محترم، جناب آقای مهندس بازرگان و جناب آقای دکتر سبحانی اینجا تشریف دارند... از من خواسته اند که فردا صبح کمیسیونی در ستاد ارتش با شرکت افسران عالی مقام تشکیل شود و اعلام نمایند که ارتش از بختیار پشتیبانی نمی کند." (ص ۱۹۹). مینویسد: "ملاقات بین من با

مهدی بازرگان به تقاضای او و پیشنهاد سپهد مقدم و موافقت قبلی بختیار، در روز ۹ بهمن انجام گرفت" (ص ۷۳ و ۷۵). بختیار هم در باره این ملاقات و موافقتش با آن مینویسد: "قره باغی یک روزی آمد پیش من و گفت که اجازه میدهید که من بروم آقای مهندس بازرگان را ببینم و با ایشان صحبت بکنم که چرا این کارها را میکنند. این استمزاج بنظر من دلیلش این بود که آقای قره باغی میخواست اگر از جای دیگری فهمید که من حس کرده ام، بگوید من با اجازه خود شما رفته ام با ایشان صحبت کرده ام.". (سی و هفت روز پس از سی و هفت سال، انتشار رادیو ایران، پاریس ۱۳۶۱ ص ۵۳) قره باغی سپس با نقل قول از بازرگان اظهار نموده که فقط یکبار همراه آقای دکتر سبحانی شب با من ملاقات داشته که آنهم بطوریکه در کتاب "حقایق..." نوشته ام، در شب روز دوشنبه ۹ بهمن بوده است." (ص ۱۹۹). که در حالیکه برابر نوشته های خودش، او حداقل دوبار با بازرگان ملاقات داشته است (ص ۴۱) که یک بار آن، در دفتر قره باغی در منزلش صورت گرفته است: "آقای بازرگان بلند شدند و از دفتر بنده با آقای بختیار صحبت کردند و قرار ملاقات گذاشتند و رفتند..." (ص ۳۰۲). بار دیگر به ادعای قره باغی در عصر ۲۲ بهمن در منزل مهندس جفرودی (ص ۹۱.۲ و ص ۱۱۱) و بعد اضافه میکند آنگونه که "نوشته ام (ملاقات) در شب روز دوشنبه ۹ بهمن بوده است نه روز ۲۱ بهمن ۵۷" (ص ۱۹۹) و به این ترتیب ملاقات ۲۱ بهمن را رد کرده و آنرا دروغ و ادعا میخواند (همانجا) یعنی او سعی میکند چنین وانمود کند که ملاقات دوم او در عصر روز ۲۲ بهمن و در پس از تصمیم گیری شورای فرماندهان مبنی بر بی طرفی ارتش بوده است و آنرا با شرحی طولانی در کتاب خود می آورد: "ساعت چهار بنده رفتم به لویزان... آقای جفرودی تلفن کردند گفتند که تیمسار میخواستم به عرضتان برسانم که بدلیل اینکه شهر شلوغ است، هنوز آقایان بازرگان و بختیار نتوانسته اند بیایند. شما تأمل بفرمائید هر موقع که آقایان آمدند،

به اطلاعاتان میرسانم شما تشریف بیاورید... ساعت تقریباً پنج بود که تلفن کرد که آقایان منتظر تیمسار هستند، تشریف بیاورید. به من گفتند که تیمسار خواهش میکنم که با لباس شخصی تشریف بیاورید... من گوشی را گذاشتم، خیلی ناراحت شدم. سپهبد حاتم پهلوی من نشسته بود. گفت خوب چه اشکالی دارد حالا مانعی ندارد، با لباس شخصی تشریف ببرید... با لباس شخصی رفتیم آنجا... آقای دکتر سبحانی، آقای مهندس بازرگان، آقای سبحانی، آقای امیر انتظام... (در این جلسه بودند) (ص ۴۰). او سپس جریان ملاقاتش را شرح میدهد (ص ۴۱). از دو حال خارج نیست. یا او آنقدر از اوضاع سیاسی بی اطلاع بوده که وقتی مردم به ستاد بزرگ و پادگانها حمله کرده و آنجا را غارت میکردند و قره باغی هم از آن اطلاع پیدا کرده بود، تازه میرفته است تا با آقایان مذاکره کند که در آن صورت علاوه بر اتهام "بی اطلاعی" باید از ایشان سوال کرد ارتشی که اعلام بی طرفی کرده و شما در رأس آن قرار دارید به چه حساب باید رئیس آن به ملاقات بازرگان برود که رسماً هیچ کاره است؟ مگر شما اعلام "بی طرفی" نکرده بودید؟ مگر اعلام بیطرفی به این مفهوم نبود که ارتش با هیچ طرف کاری نداشته باشد؟ و یا آنکه رفته بوده که در تقسیم غنائم سر او بی کلاه نماند و از آنجا که خود را در به ثمر رساندن این انقلاب سهیم و شریک میدانسته بسیار به او برخورد کرده هشدار داده اند با لباس شخصی در این جلسه حاضر شود. اما او بدون توجه به این نکته ها، تلاش میکند ثابت کند که ملاقات او با بازرگان در عصر روز ۲۲ بهمن بوده و باین ترتیب این ملاقات نقشی در تصمیم ارتش به بیطرفی نداشته است (ص ۴۱). در حالیکه همه میدانیم عصر روز ۲۲ بهمن، با حمله مردم به پادگانها و ستاد بزرگ ارتشتاران که او پیش از شرکت در این جلسه از آن اطلاع یافته بود (ص ۲۶۷)، قره باغی به تاریخ پیوسته بود و دیگر قره باغی کاره ای نبود تا بازرگان با او ملاقات و "مذاکره" کرده و از او درخواست حمایت از دولت موقت را بکند. او نه

تنها کنترلی بر ستاد بزرگ نداشت، بلکه حتی دیگر به رادیو تلویزیون و مطبوعات هم دسترسی نداشت (ص ۱۱۲ و ۱۱۱) تا بازرگان اصرار داشته باشد که در این جلسه "عدم پشتیبانی ارتش از بختیار" و پشتیبانی از "دولت موقت" اعلام شود.

بنظر میرسد با تمام اصرار قره باغی مبنی بر اینکه این جلسه روز ۲۲ بوده نه ۲۱، اتفاقاً جلسه اصلی و سرنوشت ساز در روز ۲۱ و از صحبت های بختیار در مجلس سنا در صبح روز ۲۱ بهمن، این فکر در ذهن قره باغی پیدا شده است که وقتی هر دو طرف یعنی "بختیار" و "بازرگان" خواهان جمهوری هستند، چرا سر او در این میان بی کلاه بماند و باتوجه به اختلافاتی که با بختیار داشته، و کفه بازرگان - خمینی هم میچربیده، در بعد از ظهر ۲۱ بهمن با بازرگان ملاقات کرده و طرح "بیطرفی ارتش را بجای "عدم پشتیبانی از دولت بختیار" که آنها خواستار آن بوده اند عنوان کرده است که این مطالب عیناً توسط طوطی سخنگوی او، سپهبد حاتم در جلسه ۲۲ بهمن مطرح شده است. اما قره باغی پس از انقلاب، بکلی منکر ملاقات روز ۲۱ بهمن شده و تمام این افکار را با یک روز تأخیر و از زبان سپهبد حاتم مینویسد که گفته است: "آقای نخست وزیر (بختیار) روز بیست و یکم بهمن صبح در مجلس سنا اظهار داشتند که تغییر قانون اساسی، اشکالی ندارد. از راهش میتوانیم قانون را عوض کنیم و بعد هم گفتند با مخالفین باید مثل برادر رفتار بکنیم. حالا معلوم میشود که آقای بختیار هم میخواهد جمهوری اعلام بکند، آقای بازرگان هم میخواهد اعلام جمهوری بکند. آقای بختیار در مملکت طرفداری ندارد، ولی آقای بازرگان همه طرفدار ایشان هستند.

حالا ما چرا کاری بکنیم که مردم کشته بشوند؟ من پیشنهاد میکنم که ارتش در این جریان مناقشات سیاسی بی طرفی اعلام کند. بی طرفی برای اولین بار در آنجا گفته شد. (ص ۲۲۴). قره باغی در مصاحبه با رادیو ۲۴ ساعته هم از قول حاتم گفته است: "هدف هر دو یکی است. از